



❖ نام کتاب: فارسی

❖ پایه تحصیلی: دهم

❖ فصل یکم: ادبیات تعلیمی

❖ درس: یکم و دوم

❖ دبیر: آرشی یاری

شماره صفحه: ۱

راه‌های ارتباطی فضای مجازی:

@arashyariiii

@adabiatyari

ستایش: به نام کردگار

که پیدا کرد آدم از کفی خاک

۱. به نام کردگار هفت افلاک

قلمرو زبانی: *افلاک: ج فلک، آسمان‌ها / پیدا کرد: آفرید / بیت: دو جمله / مصراع اول: «سخنم را آغاز می‌کنم» به قرینه معنایی حذف شده / مصراع دوم: شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: تلمیح به آیات قرآن درباره خلقت جهان و انسان / هفت افلاک: مجاز از کل هستی / افلاک و خاک: تضاد/ کف: مجاز از مشت / **قلمرو فکری:** سخنم را با نام خداوندی که آفریدگار آسمان‌هاست، آغاز می‌کنم. پروردگاری که از مثنی خاک انسان را آفریده است.

ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

۲. الهی، فضل خود را یار ما کن

قلمرو زبانی: الهی: منادا و شبه جمله (معادل یک جمله) / *فضل: لطف، توجه، رحمت، احسان که از خداوند می‌رسد / نظر: توجه، نگاه. / **قلمرو ادبی:** یار و کار: جناس ناقص اختلافی / فضل و رحمت: تناسب / یک نظر در کار ما کن: کنایه از توجه اندک / واج آرای «ا». / **قلمرو فکری:** پروردگارا! فضل خودت را کمک و یاور ما قرار بده و با رحمتت به کار و کردار ما توجه کن.

تویی خلاق هر دانا و نادان

۳. تویی رزاق هر پیدا و پنهان

قلمرو زبانی: *رزاق: روزی دهنده / خلاق: بسیار خلق کننده، آفریننده / هر دو مصراع شیوه بلاغی. / **قلمرو ادبی:** رزاق و خلاق: تناسب / پیدا و پنهان: تضاد و مجاز از همه موجودات / دانا و نادان: تضاد و مجاز از همه انسان‌ها / تلمیح به قرآن. / **قلمرو فکری:** تو روزی دهنده همه موجودات آشکار و پنهان هستی. تو آفریننده همه انسان‌های دانا و نادان هستی.

تویی هم آشکارا، هم نهانم

۴. زهی گویا ز تو، کام و زبانه

قلمرو زبانی: *زهی: خوشا، آفرین، شگفتا (شبه جمله) / *کام: دهان / مصراع اول: «است» به قرینه معنایی حذف شده / بیت: سه جمله. / **قلمرو ادبی:** کام و زبان: مجاز از دهان / تلمیح به آیه قرآن / کام، زبان و گویا: تناسب / آشکارا و نهان: تضاد و مجاز از همه وجود انسان. / **قلمرو فکری:** پروردگارا! چه خوش است که سخن گفتن من از توست. تو ظاهر و باطن من هستی.

حقیقت، پرده برداری ز رخسار

۵. چو در وقت بهار آبی پدیدار

قلمرو زبانی: چو: وقتی که / آبی: می‌شوی (مصراع اخباری) / پدیدار: آشکار / حقیقت: حقیقتاً، بدون شک / رخسار: چهره، صورت. / **قلمرو ادبی:** پرده و رخسار: تناسب / پرده برداشتن از چیزی: کنایه از آشکار کردن و نشان دادن. / **قلمرو فکری:** ای خدا! وقتی هنگام بهار آشکار می‌شوی (زیبایی و سرسبزی بهار) حقیقتاً مثل این است که چهره‌ات را به همه نشان می‌دهی.

عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

۶. فروغ رویت اندازی سوی خاک

قلمرو زبانی: *فروغ: روشنایی، پرتو / عجایب نقش‌ها: تصویرهای زیبا و جالب / فروغ: نقش مفعول / «ت» در رویت: نقش مضاف الیه. / **قلمرو ادبی:** فروغ رویت: استعاره/خاک: مجاز از زمین/روی و سوی: جناس ناقص اختلافی/عجایب نقش‌ها: استعاره از تصاویر زیبا و جذاب. / **قلمرو فکری:** روشنایی چهره زیبایت را بر زمین و جهانیان می‌تابانی و تصاویر و نشانه‌های شگفت‌انگیز و زیبایی را به وجود می‌آوری.

از آتش رنگ‌های بی‌شمار است

۷. گل از شوق تو خندان در بهار است

قلمرو زبانی: «ش» در از آتش: ۱. متمم (برای او رنگ‌های بی‌شماری وجود دارد) ۲. مضاف الیه (به همین دلیل، رنگ‌های بی‌شمار است) / **قلمرو ادبی:** خندان شدن گل: تشخیص و کنایه از شکوفا شدن / گل و بهار: تناسب / کل بیت: حُسن تعلیل. / **قلمرو فکری:** پروردگارا! گل به سبب آرزومندی و دل بستگی به تو در بهار شکوفا می‌شود و به علت اشتیاق تو، رنگ‌هایش شمردنی نیست.



نام کتاب: فارسی

پایه تحصیلی: دهم

فصل یکم: ادبیات تعلیمی

درس: یکم و دوم

دبیر: آرشی یاری

شماره صفحه: ۲

راه‌های ارتباطی فضای مجازی:

@arashyariiii

@adabiatyari

یقین دانم که بی شک، جانِ جانی

۸. هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی

قلمرو زبانی: وصف: توصیف، ستایش / جان: جوهره و اصل هر چیز / یقین دانم: مطمئن هستم / جانِ جان: ذات خداوند.

قلمرو ادبی: جان: تکرار / مصراع اول: تلمیح به آیات قرآن / آن و جان: جناس ناقص اختلافی.

قلمرو فکری: هر توصیف و ستایشی که دربارهٔ تو بگویم، از آن برتر هستی. من مطمئن هستم که تو اصل همهٔ موجودات (جانِ جان‌ها) هستی.

تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی

۹. نمی دانم، نمی دانم، الهی

قلمرو زبانی: الهی: منادا و شبه جمله (معادل یک جمله) / بیت: شش جمله.

قلمرو ادبی: کل بیت: تلمیح به آیات قرآن / واج آرای «ا»، «ن»، «ی» / نمی دانم و تو دانی: تکرار / نمی دانم و دانی: تضاد.

قلمرو فکری: خدایا من هرگز نمی دانم و از ارادهٔ تو آگاه نیستم. آنچه را که می خواهی، تنها خودت می دانی و از آن آگاه هستی.

درس یکم: چشمه

غُلغله زن، چهره نما، تیزپا

۱. گشت یکی چشمه ز سنگی جدا

قلمرو زبانی: * غلغله زن: شور و غوغاکنان / * تیزپا: تندرو، تیزرو / مصراع دوم: نقش قید / مصراع اول: سه جزئی با مسند / بیت: یک جمله.

قلمرو ادبی: چهره نما: کنایه از خودنما / چشمه و سنگ: تناسب / مصراع دوم: تشخیص / چشمه: نماد افرار مغرور / سنگ: نماد جامعه.

قلمرو فکری: چشمه‌ای شور و غوغاکنان، خودنما و سریع از زیر تخته سنگی جاری شد.

گاه چو تیری که رود بر هدف

۲. گه به دهان، بر زده کف، چون صدف

قلمرو زبانی: صدف و تیر: نقش متمم؛ زیرا «چو» یا «چون» هر گاه معنی ادات تشبیه بدهند، حرف اضافه هستند و بعدشان متمم می آید.

قلمرو ادبی: چشمه مانند صدف و چشمه مانند تیر: تشبیه / صدف و هدف: جناس ناقص اختلافی / کف بر دهان زدن: کنایه از خشمگین شدن،

مستی و نشاط / دهان داشتن برای چشمه و صدف: تشخیص و استعاره (* هر تشخیصی، استعاره است.) / دهان و کف، تیر و هدف: تناسب.

قلمرو فکری: چشمه، گاهی بر اثر نشاط و خروشنده گی دهانش کف آلود می شد و گاهی مانند تیر به سرعت به سوی هدف پیش می رفت.

تاج سر گلبن و صحرا، منم

۳. گفت: درین معرکه، یکتا منم

قلمرو زبانی: * معرکه: میدان جنگ، جای نبرد / یکتا: بی نظیر / * گلبن: بوته یا درخت گل، به ویژه بوتهٔ گل سرخ / یکتا: نقش مسند.

قلمرو ادبی: گفت: تشخیص / چشمه مانند تاج سر است: تشبیه / تاج و سر، گلبن و صحرا: تناسب / تاج سر بودن: کنایه از سرور و بزرگی بودن.

قلمرو فکری: چشمه با خود گفت: من در بین موجودات و عناصر خلقت، بی مانند، و سرور باغ و دشت هستم.

بوسه زند بر سر و بر دوش من

۴. چون بدوَم، سبزه در آغوش من

قلمرو زبانی: چون: وقتی که / بدوَم: جاری شوم / دوش: کتف، شانه.

قلمرو ادبی: سبزه در آغوش چشمه قرار بگیرد و بوسه زدن سبزه: تشخیص / آغوش و سر و دوش: تناسب / بر و سر: جناس ناقص اختلافی /

سر و دوش: مجاز از تمام وجود چشمه / بوسه زدن: کنایه از دوست داشتن و سپاس گذاری کردن.

قلمرو فکری: وقتی تند و تیز جاری می شوم، سبزه در آغوش من قرار می گیرد و بر سر و کتف من بوسه می زند.

ماه ببیند رخ خود را به من

۵. چون بگشایم ز سر مو، شکن

قلمرو زبانی: چون: وقتی که / * شکن: پیچ و خم زلف / رخ: چهره، صورت / هر دو مصراع: شیوهٔ بلاغی / شکن: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: شکن از زلف گشودن: کنایه از آرام شدن آب چشمه / ماه چهره داشته باشد و خود را ببیند: تشخیص / شکن: استعاره از موج /

مو: استعاره از آب چشمه / مو و سر و رخ: تناسب.

قلمرو فکری: وقتی پیچ و خم موهایم را باز کنم (آرام و بدون موج باشم)، ماه چهرهٔ خود را می تواند در آب زلال من ببیند.



نام کتاب: فارسی

پایه تحصیلی: دهم

فصل یکم: ادبیات تعلیمی

درس: یکم و دوم

دبیر: آرشی یاری

شماره صفحه: ۳

راه‌های ارتباطی فضای مجازی:

@arashyariiii

@adabiatyari

۶. قطره باران که درافتد به خاک

زو بدمد بس گهر تابناک

قلمرو زبانی: زو: مخفف از او / بدمد: بروید، رشد کند / بس: بسیار / گهر: مخفف گوهر، مروارید / تابناک: درخشان / بس: نقش قید.

قلمرو ادبی: خاک: مجاز از زمین / گهر تابناک: استعاره از گل‌ها و گیاهان زیبا / کل بیت: تلمیح به اعتقاد گذشتگان درباره صدف و مروارید.

قلمرو فکری: قطره بارانی که به زمین می‌افتد و به واسطه آن، گل‌ها و سبزه‌های بسیاری مانند مروارید درخشان رشد می‌کنند ...

۷. در بر من، ره چو به پایان برد

از خجلی سر به گریبان برد

قلمرو زبانی: بر: کنار، آغوش / خجلی: خجالت‌زدگی، شرمندگی / گریبان: یقه / ره: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: بر من: تشخیص / سر به گریبان بردن: تشخیص و کنایه از شرمندگی / بر و سر: جناس ناقص اختلافی / بر و سر و گریبان: تناسب.

قلمرو فکری: قطره باران وقتی در آغوش من به انتهای راه خود می‌رسد، از شدت شرمندگی، سرش را پایین می‌اندازد و کنار می‌رود.

۸. ابر ز من، حامل سرمایه شد

باغ ز من صاحب پیرایه شد

قلمرو زبانی: حامل: حمل‌کننده / سرمایه: مال، دارایی / پیرایه: زیور و زینت / حامل سرمایه و صاحب پیرایه: ترکیب‌های اضافی.

قلمرو ادبی: سرمایه‌ابر: استعاره از بخار آبی که آسمان می‌رود و تبدیل به باران می‌شود / باغ، صاحب پیرایه: تشخیص / پیرایه: استعاره از گل و سبزه

قلمرو فکری: ابر، سرمایه‌اش را که باران است، از من گرفته و گل‌ها و سبزه‌های باغ نیز که زیبایی و زینت آن است، از وجود من دارد.

۹. گل به همه رنگ و برازندگی

می‌کند از پرتو من زندگی

قلمرو زبانی: *برازندگی: شایستگی، لیاقت / پرتو: فروغ، روشنی، تابش / زندگی: نقش مفعول / شیوه بلاغی.

قلمرو ادبی: از پرتو کسی زیستن: کنایه از نیازمند او بودن / واج‌آرایی «گ» / برازندگی و زندگی کردن گل: تشخیص.

قلمرو فکری: گل با تمام زیبایی، شایستگی و لیاقت، از برکت روشنی وجود من زندگی می‌کند.

۱۰. در بُن این پرده نیلوفری

کیست کند با چو منی همسری؟

قلمرو زبانی: بُن: بنیاد، ریشه، ته، زیر / نیلوفری: لاجوردی؛ در متن درس، پرده نیلوفری؛ یعنی آسمان لاجوردی (آبی) / همسری: برابری.

قلمرو ادبی: پرده نیلوفری: استعاره از آسمان / همسری کردن: کنایه از برابری و رقابت / پرسش (استفهام) انکاری: (سؤال + / جواب -)

قلمرو فکری: چشمه گفت: زیر این آسمان آبی‌رنگ، چه کسی می‌تواند با من برابری و رقابت کند؟

۱۱. زین نمط آن مست شده از غرور

رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

قلمرو زبانی: *نمط: روش، طریقه؛ زین نمط: بدین ترتیب / مبدأ: آغاز، اصل، سرچشمه، محل شروع / ز مبدأ چو کمی گشت دور: شیوه بلاغی.

قلمرو ادبی: آن مست شده از غرور: کنایه از چشمه.

قلمرو فکری: بدین ترتیب، آن چشمه که از غرور، مست و سرخوش شده بود، وقتی کمی حرکت کرد و از سرچشمه‌اش دور شد ...

۱۲. دید یکی بحر خروشنده‌ای

سهمگنی، نادره جوشنده‌ای

قلمرو زبانی: بحر: دریا / خروشنده: خروشان / سهمگن: مخفف سهمگین، ترس‌آور / *نادره: بی‌همتا، شگفت‌آور / بحر: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: واج‌آرایی «ن» / بحر: نماد بزرگی و عظمت.

قلمرو فکری: چشمه، ناگهان دریایی خروشان و ترس‌آور با جوش و خروشی بی‌مانند دید.

۱۳. نعره بر آورده، فلک کرده کر

دیده سیه کرده، شده زهره در

قلمرو زبانی: نعره: فریاد / کر: ناشنوا / دیده: چشم / زهره: کیسه صفر / فلک: نقش مفعول / کر: نقش مسند.

قلمرو ادبی: نعره بر آورده و فلک کرده کر و دیده سیه کرده: تشخیص / دیده سیه کرده: کنایه از عصبانیت / زهره در شدن: کنایه از ترسناک شدن.

قلمرو فکری: دریا، فریادی بلند کشیده و گوش آسمان را کر کرده بود و بسیار خشمگین و ترسناک بود.



داده تنش بر تن ساحل، یله

۱۴. راست به مانند یکی زلزله

قلمرو زبانی: راست: درست، دقیقاً / *یله: رها، آزاد؛ یله دادن: تکیه دادن / راست: نقش قید / «ش» در تنش: نقش مضاف‌الیه.

قلمرو ادبی: تنش (تن دریا) و تن ساحل: تشخیص و استعاره / دریا مانند زلزله: تشبیه / تن: تکرار.

قلمرو فکری: دریا دقیقاً مانند زلزله‌ای بدنش را رها و آزاد بر تن ساحل تکیه داده بود.

وان همه هنگامه دریا بدید

۱۵. چشمه کوچک چو به آنجا رسید

قلمرو زبانی: چو: وقتی که / وان: مخفف و آن / *هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی / هنگامه: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: دیدن برای چشمه: تشخیص / چشمه و دریا: مراعات نظیر (تناسب)

قلمرو فکری: وقتی چشمه کوچک به نزدیک (کنار) دریا رسید و آن همه شور، غوغا و داد و فریاد دریا را شنید ...

خویشتن از حادثه برتر کشد

۱۶. خواست کزان ورطه، قدم در کشد

قلمرو زبانی: *ورطه: گرداب، گودال، مهلکه، گرفتاری / قدم در کشد: دور شود / حادثه: واقعه، پیش آمد / خویشتن: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: قدم در کشیدن چشمه: تشخیص و کنایه از عقب‌نشینی و دور شدن / خویشتن از حادثه برتر کشیدن: کنایه از خود را نجات دادن.

قلمرو فکری: تصمیم گرفت خود را از آن گرداب و گرفتاری دور کند و خودش را نجات بدهد.

کز همه شیرین‌سخنی، گوش ماند

۱۷. لیک چنان خیره و خاموش ماند

قلمرو زبانی: لیک: اما / *خیره: سرگشته، حیران، فرومانده / چنان: نقش قید.

قلمرو ادبی: شیرین‌سخنی: حس آمیزی / خاموش ماند و گوش ماند: کنایه از سکوت / گوش: مجاز از شنیدن.

قلمرو فکری: اما چنان سرگشته، حیران و ساکت شد که از آن همه خوش‌زبانی، چیزی جز سکوت باقی نماند.

کارگاه متن پژوهی درس یکم

قلمرو زبانی:

① معنای واژه‌های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید.

در بن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟ ✓ ← در این شعر: برابری؛ اما امروزه ازدواج و زناشویی.

راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل، یله ✓ ← در این شعر: درست و عیناً؛ اما امروزه سمت یا سخن راست.

② بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید.

«گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغلزن، چهره‌نما، تیزپا» ✓ ← یک چشمه، غلغلزن، چهره‌نما، تیزپا از سنگی جدا گشت.

قلمرو ادبی:

① هر یک از بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

□ چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه ببیند رخ خود را به من

✓ شکن از زلف گشودن: کنایه از آرام‌شدن آب چشمه / ماه چهره داشته باشد و خود را ببیند: تشخیص /

شکن: استعاره از موج / مو: استعاره از آب چشمه / مو و سر و رخ: تناسب.

□ گه به دهان، بر زده کف، چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف

✓ چشمه مانند صدف و چشمه مانند تیر: تشبیه/صدف و هدف: جناس ناقص اختلافی/کف بر دهان زدن: کنایه‌از

خشمگین شدن، مستی و نشاط/دهان‌داشتن برای چشمه و صدف: تشخیص و استعاره/دهان‌وکف، تیر و هدف: تناسب

② با توجه به شعر نیما، «چشمه» نماد چه کسانی است؟ ✓ ← چشمه، نماد انسان‌های مغرور، متکبر و خودخواه است.



❖ نام کتاب: فارسی

❖ پایه تحصیلی: دهم

❖ فصل یکم: ادبیات تعلیمی

❖ درس: یکم و دوم

❖ دبیر: آرشی یاری

شماره صفحه: ۵

راه‌های ارتباطی فضای مجازی:

@arashyariiii

@adabiatyari

۳ آمیختن دو یا چند حس و یا یک حس با پدیده‌ای ذهنی (انتزاعی)، در کلام را «حس آمیزی» می‌گویند.

نمونه: «حرف‌هایم مثل یک تکه چمن روشن بود.»

در این نمونه، سپهری از «روشن بودن حرف» سخن گفته‌است. «روشن بودن» امری دیدنی و «حرف»، شنیدنی است. شاعر در این مصراع، دو حس بینایی و شنوایی را با هم آمیخته است.

□ نمونه‌ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید. ✓ ← لیک چنان خیره و خاموش ماند / کز همه شیرین سخنی، گوش ماند

۴ هر واژه امکان دارد در معنای حقیقی و یا معنای غیر حقیقی به کار رود. به معنای حقیقی واژه، «حقیقت» و به معنای غیر حقیقی آن، «مجاز» می‌گویند. «حقیقت»، اولین و رایج‌ترین معنایی است که از یک واژه به ذهن می‌رسد. «مجاز»، به کار رفتن واژه‌ای است در معنی غیر حقیقی؛ به شرط آنکه میان معنای حقیقی و معنای غیر حقیقی واژه، ارتباط و پیوندی برقرار باشد؛ مثال:

□ پشت دیوار آنچه گویی، هوش دار تا نباشد در پس دیوار، گوش

همان‌طور که می‌دانید، «گوش» اندام شنوایی است و در این معنا، «حقیقت» است و نمی‌تواند در پس دیوار بیاید؛ شاعر در این بیت به مفهوم مجازی «گوش»، یعنی «انسان سخن‌چین» تأکید دارد. اکنون به دو بیت زیر توجه نمایید:

□ ما را سرِ باغ و بوستان نیست هر جا که تویی تفرّج آن‌جاست

□ عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت فتنه‌انگیز جهان نرگس جادوی تو بود

در بیت اول، واژه «سر» در مفهوم مجازی «قصد و اندیشه» به کار رفته است. «سر» محل و جایگاه «اندیشه» است.

در بیت دوم، مقصود شاعر از واژه «نرگس»، معنایی غیر حقیقی، یعنی «چشم» است. آنچه که «گل نرگس» و «چشم» را به هم می‌پیوندد و اجازه می‌دهد تا یکی به جای دیگری به کار رود، «شبهات» میان آن دو است.

□ در شعر این درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.

✓ سر و دوش: مجاز از تمام وجود چشمه / خاک: مجاز از زمین / گوش: مجاز از شنیدن.

قلمرو فکری:

۱ پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر «چشمه» ایجاد شد؟ ✓ ← غرور خود را کنار گذاشت و سکوت کرد.

۲ معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

«نعره برآورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره در»

✓ دریا، فریادی بلند کشیده و گوش آسمان را کر کرده بود و بسیار خشمگین و ترسناک بود.

۳ سروده زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایی که دریاست من کیستم؟ گر او هست حقاً که من نیستم

چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید

بلندی از آن یافت کاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

✓ هر دو شعر در قالب مثنوی سروده شده‌اند و موضوع آن‌ها پرهیز از غرور و خودبینی است. تعداد ابیات شعر نیما

بیشتر از سعدی است. در شعر نیما، چشمه فقط غرورش را از دست می‌دهد و دچار شگفت‌زدگی و حیرت می‌شود؛

اما در شعر سعدی، قطره باران به دلیل فروتنی، به گوهری گران‌بها و ارزشمند تبدیل می‌شود.

۴ دوست دارید جای کدام یک از شخصیت‌های شعر نیما (چشمه، دریا) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید.

✓ دریا؛ زیرا باشکوه و باعظمت است و مانند چشمه مغرور و خودخواه نیست.



❖ نام کتاب: فارسی

❖ پایه تحصیلی: دهم

❖ فصل یکم: ادبیات تعلیمی

❖ درس: یکم و دوم

❖ دبیر: آرشی یاری

شماره صفحه: ۶

راه‌های ارتباطی فضای مجازی:

@arashyariiii

@adabiatyari

گنج حکمت: پیرایه خرد

در آنگیری سه ماهی بود؛ دو حازم، یکی عاجز. از قضا، روزی دو صیاد بر آن گذشتند و با یکدیگر میعاد نهادند که دام بیارند و هر سه را بگیرند. ماهیان این سخن بشنودند؛ آنکه حزم زیادت داشت و بارها دست‌برد زمانه جافی را دیده بود، سبک روی به کار آورد و از آن جانب که آب در می‌آمد، بر فور بیرون رفت. در این میان، صیادان برسیدند و هر دو جانب آنگیر محکم بستند.

قلمرو زبانی: آنگیر: برکه، تالاب، حوض / *حازم: محتاط / عاجز: ناتوان، ضعیف / از قضا: اتفاقاً / صیاد: شکارچی، در اینجا ماهیگیر / *میعاد: وعده، قرار؛ میعاد نهادن: قرار گذاشتن / حزم: دوراندیشی، پیش‌بینی، استواری / *دست‌برد: هجوم و حمله؛ دست‌برد دیدن: مورد حمله و هجوم قرار گرفتن / *جافی: ستمگر، ظالم / سبک: سریع، تند / بر فور: فوری، به سرعت.

قلمرو ادبی: یک و دو و سه - ماهی و آنگیر - صیاد و دام: تناسب / دست‌برد زمانه: تشخیص و استعاره / دست‌برد زمانه دیدن: کنایه از باتجربه بودن / روی به کار آوردن: کنایه از دست‌به‌کار شدن / حازم و عاجز: سجع متوازی.

قلمرو فکری: در برکه‌ای سه ماهی وجود داشت؛ دو محتاط و یک ناتوان. اتفاقاً یک روز، دو ماهیگیر از آنجا گذشتند و با هم قرار گذاشتند که تله بیاورند و هر سه ماهی را صید کنند. ماهی‌ها این سخن را شنیدند؛ آن ماهی که بسیار دوراندیش بود و بارها مورد حمله و هجوم روزگار ستمگر قرار گرفته بود، خیلی سریع دست به کار شد و از آن طرفی که آب بیرون می‌رفت، به سرعت خارج شد. در این زمان، ماهی‌گیران رسیدند و هر دو طرف برکه را محکم بستند.

دیگری هم که از پیرایه خرد و ذخیرت تجربت بی‌بهره نبود، با خود گفت: «غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت حیلست است. هر چند تدبیر در هنگام بلا فایده بیشتر ندهد؛ با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تأخیر صواب نبیند. وقت ثبات مردان و روز فکر خردمندان است.» پس خویشتن مرده کرد و بر روی آب می‌رفت. صیاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده است، بینداخت. به حیلست، خویشتن در جوی افکند و جان به سلامت برد.

قلمرو زبانی: *پیرایه: زیور، زینت / فرجام: پایان، نتیجه، انجام / حیلست: چاره، فریب، نیرنگ / تدبیر: اندیشیدن، مشورت، عاقبت‌بینی / منافع: جمع منفعت، سودها، منفعت‌ها / نومید: مخفّف ناامید / *مکاید: جمع مکیدت، مکرها، حيله‌ها / صواب: درست، صحیح، سزاوار / *صورت شدن: به نظر آمدن، تصوّر شدن / افکندن: انداختن، پرت کردن.

قلمرو ادبی: پیرایه خرد: اضافه تشبیهی / ذخیرت تجربت: اضافه تشبیهی (*استعاری) / بی‌بهره بودن: کنایه از محرومیت / آب و جوی: تناسب / جان به سلامت بردن: کنایه از زنده ماندن.

قلمرو فکری: دیگری هم که از زینت عقل و ذخیره تجربه محروم نبود، با خودش گفت: غفلت کردم و نتیجه کار غافلان، این گونه است و حالا زمان چاره و نیرنگ است. اگرچه اندیشیدن در زمان گرفتاری و حادثه، فایده زیادی ندارد؛ اما عاقل هیچوقت از سودهای دانش ناامید نمی‌شود و در دفع حيله‌های دشمن، تأخیر و به عقب انداختن را درست نمی‌داند. وقت ثابت قدمی مردان و روز اندیشیدن اندیشمندان است. پس خودش را به مردن زد و بر روی آب به حرکت افتاد. ماهیگیر او را برداشت و وقتی به نظرش آمد که مرده است، ماهی را انداخت. ماهی با نیرنگ، خود را در جوی آب انداخت و جاننش را نجات داد و زنده ماند.

و آنکه غفلت بر احوال وی غالب و عجز در افعال وی ظاهر بود، حیران و سرگردان و مدهوش و پای‌کشان چپ و راست می‌رفت و در فراز و نشیب می‌دوید تا گرفتار شد.

قلمرو زبانی: احوال: جمع حال، وضع‌ها، سرگذشت‌ها / غالب: چیره، مسلط / عجز: ناتوانی، ضعف / افعال: جمع فعل، کارها، اعمال / مدهوش: سرگشته، بیهوش / پای‌کشان: لنگان لنگان، ناتوان / فراز و نشیب: بلندی و پستی، اوج و سرازیری / گرفتار: نقش مسند.



قلمرو ادبی: غالب و ظاهر: سجع متوازن / حیران و سرگردان و مدهوش و پای‌کشان: مراعات نظیر / فراز و نشیب: تضاد و تناسب / چپ و راست: تضاد و تناسب و مجاز از همه‌جا.

قلمرو فکری: و آن ماهی که غفلت بر اوضاع و احوال او مسلط و ناتوانی در کارهایش نمایان بود، حیرت‌زده و سرگشته و لنگ‌لنگان به همه‌جا می‌رفت و در پستی و بلندی بر که می‌دوید تا راه نجاتی پیدا کند؛ اما گرفتار ماهیگیران شد.

درس دوم: از آموختن، ننگ مدار

تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده، مباش. به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم‌نمای جو فروش نباشی، و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد و اگر غم و شادیت بود، به آنکس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو که این فعل کودکان باشد.

قلمرو زبانی: میاسا: آسوده نباش / نمای: نشان‌دهنده / نمودی: نشان‌دادی / *نموده: نشان‌داده، ارائه کرده، آشکار کرده / داد: حق، عدالت، انصاف / داور: حاکم، قاضی / *مستغنی: بی‌نیاز / *تیمار: غم، حمایت و نگاهداشت، توجه؛ تیمار داشتن: مراقبت کردن / پیدا مکن: نشان‌نده / فعل: کار / گندم‌نمای جو فروش: نقش مسند / «ت» در شادیت: نقش متمم (برای تو) / تیمار: نقش مفعول / زود: نقش قید.

قلمرو ادبی: نیکی و نیکوکاری: تناسب / نمای، نمودی، نموده: اشتقاق / زبان: مجاز از سخن / به زبان دیگر مگو و به دل دیگر مدار: کنایه از دو رویی / گندم‌نمای جو فروش: تمثیل و کنایه از ریاکار و دورو / داد و خویشتن، غم و شادی: تکرار / داد از چیزی دادن: کنایه از حق آن را ادا کردن / هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد: تلمیح به حدیث / گندم و جو، غم و شادی، نیک و بد، شادان و اندوهگین: تضاد و تناسب.

قلمرو فکری: تا می‌توانی نیکی کن و خودت را فرد نیکوکاری معرفی کن و وقتی خود را به مردم خوب نشان دادی، خلاف آن رفتار نکن. سخن در دل و زبانت یکی باشد تا ریاکار و دروغگو شناخته نشوی، و در همه کارها به عدالت و انصاف رفتار کن؛ زیرا هر کس در کارهایش عدالت و انصاف را رعایت کند، به قضاوت دیگران نیاز ندارد و اگر غم و شادی داشتی، به کسی بگو که به غم‌ها و شادی‌های تو توجه کند و آثار غم و شادی را در چهره خود آشکار نکن، و بعد از هر کار خوب یا بد، زود شاد یا غمگین نشو؛ زیرا این رفتار، مخصوص کودکان است. بدان کوش که به هر محالی، از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمّر و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.

قلمرو زبانی: *محال: بی‌اصل، ناممکن، اندیشه باطل / بنگردی: تغییر نکنی / مشمّر: به حساب نیاور / فعل «بسته دان» به قرینه لفظی حذف شده.

قلمرو ادبی: حال و محال: جناس ناقص افزایشی / حق و باطل: تضاد / از جای شدن: کنایه از عصبانیت / امید و نومیدی: تضاد و تکرار / عکس.

قلمرو فکری: تلاش کن که ذات و سرشت تو در هر کار دشوار و ناممکنی، تغییر نکند؛ زیرا بزرگان در برابر وقایع گوناگون، عصبانی نمی‌شوند و شادی را که پایانش غم است، شادی حساب نکن و در ناامیدی، امیدوارتر باش و بدان که ناامیدی و امیدواری به هم وابسته و متصل هستند.

رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را. چندان که طاقت باشد، با ایشان نیکی کن و پیران قبیله خویش را حرمت دار، ولیکن به ایشان مولج مباش تا همچنان که هنر ایشان همی بینی عیب نیز بتوانی دید و اگر از بیگانه نایمن شوی زود به مقدار نایمندی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.

قلمرو زبانی: *ضایع: تباه، تلف / به سزا: شایسته، لایق / خاصه: مخصوصاً / *قرابت: خویشی، خویشاوندی؛ در اینجا خویشاوندان / طاقت: توان /

حرمت دار: احترام بگذار / *مولج: بسیار مشتاق، آزمند / رسته: رها / نیکی: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: هنر و عیب، ایمن و نایمن: تضاد / ایمن و ننگ: تکرار (واژه آرایه).



❖ نام کتاب: فارسی

❖ پایه تحصیلی: دهم

❖ فصل یکم: ادبیات تعلیمی

❖ درس: یکم و دوم

❖ دبیر: آرشی یاری

شماره صفحه: ۸

راه‌های ارتباطی فضای مجازی:

@arashyariiii

@adabiatyari

قلمرو فکری: زحمت هیچکس را نابود نکن و به شکل شایسته، قدرشناس همه انسان‌ها به ویژه خویشاوندان خود باش و تا جایی که می‌توانی به اقوام، خوبی کن و به بزرگان فامیل خود، احترام بگذار؛ اما زیاد شیفته و مشتاق آن‌ها نباش تا همانطور که دانش و فضیلت‌شان را می‌بینی، نقص و کاستی‌های آنان را نیز ببینی و اگر از کسی احساس خطر کردی، سریع به اندازه خطر به وجود آمده، خودت را از او در امان نگاه دار و هیچ‌وقت از یادگیری، احساس شرم نکن تا از شرمندگی نادانی، رها شوی.

کارگاه متن پژوهی درس دوم

قلمرو زبانی:

① معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

- کتابی که در او داد سخن آرایی توان داد، ابداع کنم. ✓ ← **داد اول:** حق، انصاف، عدل / **داد دوم:** فعل ماضی به معنای ادا کردن.
- عشق شوری در نهاد ما نهاد. ✓ ← **نهاد اول:** وجود، سرشت، طبع / **نهاد دوم:** فعل ماضی به معنای قرار دادن.

② در متن درس، سه گروه کلمه متضاد بیابید.

- ✓ **گندم و جو، غم و شادی، نیک و بد، شادان و اندوهگین، حق و باطل، امید و نومیدی، هنر و عیب، ایمن و نایمن.**

③ به عبارت‌های زیر توجه کنید:

الف) هم‌نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم‌نشین بد.

ب) آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم ذکر نشده است؛ اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می‌تواند به فعل جمله دوم، یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به «**قرینه لفظی**» صورت گرفته است.

در عبارت «ب»، جای فعل «داری» یا «دارید» در جمله دوم خالی است؛ اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله، شنونده را به وجود فعل راهنمایی نمی‌کند. تنها از مفهوم عبارت می‌توان دریافت که فعل «داری» یا «دارید» از جمله دوم حذف شده است. در این جمله، حذف فعل به «**قرینه معنایی**» صورت گرفته است.

هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «**حذف به قرینه لفظی**» گویند. اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «**حذف به قرینه معنایی**» است.

□ در کدام جمله متن درس، حذف صورت گرفته است؟ نوع آن را مشخص کنید.

- ✓ **نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.** = در جمله دوم، حذف فعل «بسته دان» به قرینه لفظی.

④ جدول زیر را کامل نمایید. (با حفظ شخص)

مضارع اخباری	ساخت منفی	امر	فعل
می شنوی	نشیده‌بودی - نشنو	بشنو	شنیده بودی
می روی	نمی روی - نرو	برو	داری می روی
می پرسید	نخواهید پرسید - نپرسید	پرسید	خواهید پرسید

قلمرو ادبی:

① بهره‌گیری از «مَثَل» چه تأثیری در سخن دارد؟

- ✓ بر زیبایی نوشته می‌افزاید / تأثیر سخن را بیشتر می‌کند / موجب ایجاز و کوتاهی نوشته می‌شود.



۲ دو عبارت کنایی را از متن درس بیابید و بنویسید.

✓ داد از چیزی دادن: کنایه از حق آن را ادا کردن / گندم‌نمای جو فروش: کنایه از ریاکار و دورو / از جای شدن: کنایه از عصبانیت

قلمرو فکری:

۱ نویسنده، چه کاری را کودکانه می‌شمارد؟ ✓ ← زود شادان و زود اندوهگین شدن را کودکانه می‌شمارد.

۲ در جمله زیر، نویسنده بر کدام ویژگی‌های اخلاقی تأکید می‌کند؟

✓ «اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن.» ✓ ← رازداری، خویشان‌داری و شکیبایی در برابر غم‌ها و شادی‌ها.

۳ مفهوم عبارت «گندم‌نمای جو فروش مباش» را بنویسید. ✓ ← فریب کاری و دور روی.

۴ برای مفهوم بیت زیر، عبارتی از متن درس بیابید.

«شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم زود آیند و زود می‌گذرند»

✓ به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین شو / نومی‌دی را در امید، بسته دان و امید را در نومی‌دی.

۵ حدیث «حاسبوا قبل أن تُحاسَبوا» با کدام عبارت درس، قرابت معنایی دارد؟

✓ و اندر همه کاری داد از خویشان بده، که هر که داد از خویشان بدهد، از داور مستغنی باشد.

روان خوانی: دیوار

بالای پله‌ها ایستاده بود و بر و بر نگاه می‌کرد اما چیزی دستگیرش نمی‌شد. چشم‌های خواب‌آلود و حیرت‌زده خود را باز کرده و محو تماشا شده بود. همه چیز پیش چشم‌هایش عوض شده بود؛ چیزهای باورنکردنی و تازه‌ای می‌دید که روزهای دیگر ندیده بود.

بهمن، پسر همسایه، توی حیاط خودشان دور باغچه می‌گشت و با آب پاش کوچک خود، گل‌ها و سبزه‌ها را آب می‌داد. منیژه، خواهر بزرگ او هم لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را مسواک می‌کرد. همان‌طور که بی‌حرکت و خوشحال به نرده تکیه داده بود، همه اینها را می‌دید اما دیروز، هیچ کدام را نمی‌توانست ببیند؛ نه بهمن را که با آب پاش خود دور باغچه‌ها و گلدان‌ها می‌گشت، نه منیژه را که لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را می‌شست. تعجب برش داشته بود. نمی‌دانست چرا امروز این‌طور شده و چه اتفاقی افتاده است.

هنوز اول صبح بود و روشنایی شیری و برآقی روی آسمان را گرفته بود. خورشید تازه داشت مثل یک توپ قرمز از پایین آسمان پیدا می‌شد. سر و صدای شلوغ گنجشک‌ها، حیاط را برداشته بود. چندبار با خنده و خوشحالی، دست‌هایش را به طرف بهمن تکان داد و صدایش کرد؛ بهمن... من را می‌بینی...؟ بهمن...!

اما بهمن به کار خود سرگرم بود. صدای او را نشنید. چند پله دیگر که پایین آمد، از تعجب دهانش باز ماند. حیاط‌ها سر به هم آورده و خانه‌هایشان یکی شده بود. به جای دیوار، تلی از آجرهای شکسته و پاره‌های خشت و خرده‌های گچ، روی هم ریخته بود. از پله‌ها پایین دوید؛ خوشحال بود.

توی اتاق آمد. مامانش که برایش جای می‌ریخت، به او گفت که دیشب باد دیوار را خراب کرده است. پدرش که مشغول پوشیدن لباس‌هایش بود، با اوقات تلخی گفت: «همین امروز باید استاد عباس را ببینم که بیاید، دیوار را بسازد. به کس دیگری نمی‌شود اطمینان کرد.»

سیروس، برادر بزرگش، که خود را بعد از پدر مرد خانه حساب می‌کرد، صدایش را صاف کرد و گفت: «بله دیگر، تو این دور و زمانه به کسی نمی‌شود اطمینان کرد، عجب روزگاری است.»



❖ نام کتاب: فارسی

❖ پایه تحصیلی: دهم

❖ فصل یکم: ادبیات تعلیمی

❖ درس: یکم و دوم

❖ دبیر: آرشی یاری

شماره صفحه: ۱۰

راه‌های ارتباطی فضای مجازی:

@arashyariiii

@adabiatyari

درست، همین موقع بهمین به دنبالش توی اتاق آمد که برای بازی به خانه آنها بروند. بی آنکه در کوچه را بزند و کسی در را باز کند، یک مرتبه توی اتاق آنها آمده بود. نیشش باز شده بود و یک ریز می‌خندید. وقتی که در کنار هم راه افتادند و از اتاق بیرون آمدند، بهمین با خنده گفت: «می‌دانی ناصر؟ دیشب باد آمده دیوار حیاط را خراب کرده! حالا دیگر می‌شود همین طوری بیایی خانه ما بازی...»

ناصر هم با خنده و تعجب پرسید: «باد، دیوار را خراب کرده؟! چطوری خراب کرده?!»

بهمین گفت: «خوب، خراب کرده دیگر!»

قلمرو زبانی: بر و بر: خیره شدن / پسر همسایه - خواهر بزرگ او: نقش تبعی بدل / تل: تپه، پشته / برادر بزرگش: نقش تبعی بدل.

قلمرو ادبی: دستگیرش نمی‌شد: کنایه از متوجه نشدن / چشم و خواب آلود و دیدن: مراعات نظیر / چشم: آرایه تکرار / تعجب برش داشته بود: کنایه از تعجب کردن / خورشید مثل توپ قرمز: تشبیه / دیوار و آجر و خشت و گچ: مراعات نظیر / اوقات تلخی: کنایه از ناراحتی و حس آمیزی. طولی نکشید که همه چیز مهمان بازی‌شان روبه‌راه شد. یک قالیچه زیر سایه یکی از درخت‌ها پهن کردند و چهار زانو مثل آدم‌های بزرگ، با ادب و اخم کرده، روی قالیچه نشستند. بهمین سماور کوچکش را آتش کرد. ناصر هم مقداری زردآلو و گیلاس از مامانش گرفت و با قاش خربزه و سیب بهمین، همه چیزشان جور شد و به شادی فروریختن دیوار، جشن مفصلی گرفتند! تا ظهر که به زور از هم جدا شدند، گفتند و خندیدند و از یکدیگر پذیرایی کردند. وقتی ناصر از حیاط آنها به خانه خودشان آمد، همه چیز را با دهان پر خنده برای مامانش تعریف کرد.

حالا پشت پنجره ایستاده بود و با غصه به حیاط نگاه می‌کرد. چشم‌هایش دیگر نمی‌خندید. لب‌هایش شل و آویزان شده بود. دلش می‌خواست بهانه بگیرد و گریه کند. حیات مثل گذشته از هم جدا می‌شد. دیواری نو و آجری از میان خانه‌ها سر بیرون می‌آورد و آنها را از هم می‌برید. ناصر می‌دید که دوباره حیاطشان مثل روزهای اول، کوچک می‌شود؛ خیلی کوچک. با خودش می‌گفت: «بله دیگر، کوچولوی کوچولو شده، درست مثل یک قفس...». فکر می‌کرد که دیگر نمی‌تواند با بهمین و بچه‌های دیگر گریه‌ها بازی کند و مثل ماهی‌های حوض دنبال هم بکنند، به سر و کول هم بپرند و خنده کنان و نفس نفس زنان دنبال هم از این سر حیاط به آن سر حیاط بدوند و فضا را از فریادهای شادمانی خود پر کنند. پشت پنجره ایستاده بود و میله‌های آهنی را با دست‌هایش می‌فشرد. مثل بچه‌های دو سه ساله، لب بر چیده بود. انگار که برای کار بدی، یک بی‌تربیتی، دعواش کرده بودند. بغض گلویش را می‌فشرد و دلش می‌خواست گریه کند. چشم‌های پر بغض و کینه‌اش به دیوار نوساز، به بنا و عمه‌ها خیره شده بود. از همه آنها، از دیوار و بنا و عمه‌ها نفرتش می‌گرفت. از حرصش با آنها لج می‌کرد و هر چه از او می‌خواستند یا هر چه از او می‌پرسیدند و هر پیغامی که برای بابا و مامانش داشتند، همه را نشنیده می‌گرفت. گاهی مشت‌مشت شن و خاک و سنگ‌ریزه برمی‌داشت، به سر و صورت آنها می‌زد و فرار می‌کرد. بارها او را صدا کرده بودند: «آقا کوچولو، آقا پسر... زنده باشی! یک چکه آب خوردن برای ما بیاور. بدو بارک‌الله، خیلی تشنه‌ایم» اما او اعتنایی نمی‌کرد. پشتش را به آنها می‌کرد و می‌رفت. دلش می‌خواست همان‌طور که مشغول بالا بردن دیوار هستند، از آن بالا بیفتند و دست و پایشان بشکند یا دیوار روی سرشان خراب شود و همه‌شان زیر آن بمیرند. غصه‌دار آرزو می‌کرد: الهی بمیرند، الهی همه‌شان بمیرند.

قلمرو زبانی: *عمله: جمع عامل، کارگران؛ در فارسی امروز کلمه عمله، به صورت مفرد، به معنی یک‌تن کارگر زیر دست بنا به کار می‌رود.

قلمرو ادبی: رو به راه: کنایه از آماده / آتش کردن سماور: کنایه از روشن کردن / آتش: مجاز از روشنی / چشم‌هایش نمی‌خندید: تشخیص، استعاره، حس آمیزی و کنایه از شاد نبودن / شل و آویزان شدن لب: کنایه از ناراحتی و نارضایتی / دیوار سر بیرون می‌آورد: تشخیص، استعاره و کنایه از ظاهر شدن / از هم بریدن: کنایه از فاصله‌انداختن و جدا کردن / حیاط مانند قفس - بچه‌ها مانند ماهی: تشبیه / لب برچیدن: کنایه از بغض و ناراحتی / بغض گلویش را می‌فشرد: تشخیص، استعاره و کنایه از حالت گریه داشتن / نشنیده گرفتن: کنایه از بی‌توجهی.



دیگر نمی‌توانست به خانهٔ بهمن برود. عمله بناها و دیوار، راه را بر او بسته بودند. در آن حال که بغض گلویش را می‌فشرد، چندین بار به طرف درِ کوچه رفت که خود را به بهمن برساند و بازی‌شان را از سر بگیرند اما درِ کوچه بسته بود و دستش به قفل در نمی‌رسید. با خشم و اندوه به دیوار و عمله بناها نگاه می‌کرد و همهٔ بدبختی خود را از چشم آنها می‌دید. هر چه فکر می‌کرد نمی‌فهمید چه احتیاجی به دیوار هست و چرا پدرش این همه در ساختن آن اصرار دارد. آن چندروزی که دیوار خراب شده بود، همهٔ آنها راحت تر بودند. آن روزی که مادرش سبزی خشک کردنی خریده بود، مادر بهمن و بقیهٔ بچه‌ها آمدند و نشستند و با بگو و بخند، همه را تا عصر پاک کردند. مامانش می‌گفت اگر آنها نبودند، پاک کردن سبزی‌ها چهار پنج روز طول می‌کشید یا هنگامی که مادر بهمن پرده‌های اتاقشان را می‌کوید، مامانش به کمک او رفت. تا زمانی که دیوار از نو ساخته نشده بود، شب‌ها توی حیاط فرش می‌انداختند و سماور را آتش می‌کردند و او را به دنبال پدر و مادر بهمن می‌فرستادند.

اما پیش از آنکه باد دیوار را خراب کند، وضع به این حال نبود. شاید هفته‌ها می‌گذشت که همدیگر را نمی‌دیدند. دور هم جمع شدن و گفتن و خندیدن هم که جزء خیالات بود. اگر گاهی هم از دل تنگی، از پشت دیوار یکدیگر را صدا می‌کردند، مثل این بود که دیوار صدای آنها را برای خودش نگه می‌داشت و عوض آن، صدایی خفه و غریبه از خود بیرون می‌داد. جوابی هم که به این صدا می‌آمد، خشک و بی‌مهر و نارسا بود؛ مثل این بود که دو تا آدم غریبه، زورکی با هم صحبت می‌کردند یا دیوار آن طرفی با دیوار این طرفی، سرسنگین حرف می‌زد.

به دیوار نیمه‌کاره، به بنای چاق و گنده و عمله‌ها، به درخت‌ها که باد توی آنها مثل جیرجیرک‌ها «سی‌سی... سی‌سی» می‌خواند، نگاه کرد. همه مشغول بودند؛ دیوار مشغول بالا رفتن، بنا مشغول ساختن و عمله‌ها مشغول نیمه بالا انداختن. فقط باد بود که بیکار توی درخت‌ها نشسته بود و برای خودش آواز می‌خواند. مثل این بود که دیگر دوست نداشت خودش را به دیوارها بزند و آنها را خراب کند. مثل اینکه هیچ دلش نمی‌خواست به طرف دیوار نوسازِ آجری حمله‌ور شود. خوش داشت که آن بالا، روی شاخهٔ درخت‌ها بنشیند و دیوار را تماشا کند و یک‌ریز خودش را روی شاخه‌ها تاب بدهد. ناصر زیر لب گفت: «دیگر باد نمی‌آید دیوار را بخواباند؛ دیگر نمی‌خواهد بیاید... دیگر ترسیده.»

قلمرو ادبی: عمله و بنا و دیوار: مراعات نظیر / از سر گرفتن: کنایه از آغاز کردن / از چشم کسی دیدن: کنایه از کسی را مقصّر دانستن / دیوار صدا را نگه می‌داشت - صدایی خفه بیرون می‌داد - بی‌مهر و خشک بودن جواب - سر سنگین حرف زدن دیوار: تشخیص و استعاره / سر سنگین بودن دیوار: کنایه از بی‌توجهی / خشک بودن جواب: حس آمیزی / باد مانند جیرجیرک: تشبیه / مشغول بودن دیوار: تشخیص و استعاره / بیکار بودن و نشستن و آواز خواندن و دوست‌نداشتن و به دیوار زدن و دل‌داشتن و حمله‌ور شدن و خوش‌داشتن و تماشا کردن و تاب دادن برای باد: تشخیص و استعاره / خواباندن دیوار: تشخیص، استعاره و کنایه از ویران کردن و خراب نمودن.

دیوار داشت به بلندی گذشتهٔ خود می‌رسید. بنا و عمله‌ها تندتند کار می‌کردند؛ از نردبان بالا می‌رفتند، نیمه‌بالا می‌انداختند، گِل درست می‌کردند، گچ می‌ساختند، می‌رفتند و می‌آمدند و دیوار بالا و بالاتر می‌رفت.

ناصر هنوز می‌توانست با چشم‌های غم‌زده‌اش، گوشه‌ای از آن حیاط را تماشا کند.

مامانش بی‌آنکه سر خود را برگرداند، گفت:

- ها... بابات آمده؟

- نه.

- هر وقت آمد، مرا خبر کن.

- کجا می‌خواهید بروید؟

- خواستگاری.

- یا الله، من هم می‌خواهم بیایم.

مامانش او را نگاه کرد و با تعجب پرسید:



- کجا؟

- خواستگاری.

- آها... پس این‌طور! دیگر کجا می‌خواهی بیایی؟ ها؟

ناصر ساکت شد. از حرف‌های مامانش فهمید که التماس کردنش بی‌نتیجه است و او را با خود نخواهد برد اما مثل اینکه چیزی به فکرش رسیده است و جرئت گفتن آن را ندارد. مثل اینکه حرفی مانند آتش سر زبانش بچسبد و دهانش برای گفتن باز نشود، مدتی این‌ها و آن‌ها شد و به صورت مامانش که سرخ و سفید شده بود، خیره‌خیره نگاه کرد. آخر طاقت نیاورد و گفت:

- مامان!...

- بفرمایید.

- چرا اینها دارند میان خانه ما و بهمن دیوار می‌کشند؟

- چرا دارند دیوار می‌کشند؟ چه چیزها می‌پرسی! آخر همین‌طوری که نمی‌شود... .

- چطوری؟

- خانه‌ها میان بی‌دیوار باشد.

- چرا نمی‌شود مامان؟

- ای، چه می‌دانم. دست از سرم بردار. مگر نمی‌بینی میان همه خانه‌ها دیوار است؟

- چرا میان همه خانه‌ها دیوار است؟

- برو بازی را بکن. این قدر از من حرف نگیر، بچه.

قلمرو ادبی: بالا: آرایه تکرار و نماد اوج و فاصله / حرف مانند آتش سر زبانش بچسبد: تشبیه و کنایه از بی‌تابی برای گفتن حرفی / این‌ها و آن‌ها شدن: کنایه از معطلی و تردید / دست از سرم بردار: کنایه از رهایم کن.

ناصر ساکت شد، چیزی دستگیرش نشده بود. مادرش از اتاق بیرون رفت. ناصر برگشت و پشت پنجره آمد و به بیرون، بنا و عمله‌ها و درخت‌ها، نگاه کرد. درخت‌ها، بی‌حرکت، راست ایستاده و سرشان را به هوا بلند کرده بودند. باد دیگر میان درختان «سی‌سی... سی‌سی» آواز نمی‌خواند و روی شاخه‌ها تاب نمی‌خورد. فهمید که باد ترسیده و از میان درخت‌ها رفته... در رفته.

دلش از غم و درماندگی فشرده شد. هیچ‌کس نبود به کمکش بیاید؛ هیچ‌کس. جلوی چشم‌های غم‌زده‌اش دیوار مثل دیو ایستاده بود و با اخم به او نگاه می‌کرد. همان‌طور که با ترس و لرز به دیوار نگاه می‌کرد، با خود گفت: «آره، مثل دیو است، درست مثل دیو است.»

سر شاخه‌ها و روی برگ‌ها، آفتاب زرد و بی‌مهر غروب، مثل صدها قناری نشسته بود که دسته‌دسته به آسمان پرواز می‌کردند. آن وقت مثل اینکه برگ‌ها و شاخه‌های تاریک و خالی، برمی‌گشتند و به او نگاه می‌کردند. همه به او نگاه می‌کردند... درها، درخت‌ها، دیوارها... همه اخم کرده بودند و با او سر دعوا داشتند.

قلمرو ادبی: راست ایستادن و سر به هوا بلند کردن برای درختان - آواز خواندن و تاب خوردن و ترسیدن و رفتن و در رفتن برای باد: تشخیص و استعاره / دیوار مانند دیو: تشبیه / ایستادن و اخم کردن برای دیوار: تشخیص و استعاره / دیو: آرایه تکرار / آفتاب بی‌مهر: تشخیص و استعاره / آفتاب مانند قناری: تشبیه / برگشتن و نگاه کردن برگ‌ها و شاخه‌ها و اخم کردن و سر دعوا داشتن درها، درخت‌ها و دیوارها: تشخیص و استعاره / سر دعوا داشتن: کنایه از ناسازگاری و سر مجاز از قصد و نیت.

ترسید و از پشت پنجره برگشت و توی حیاط آمد. با بیزاری از کنار بنا و عمله‌ها گذشت. بی‌آنکه تگاهی به آنها بکند به طرف اتاق‌های آن طرف حیاط رفت. میان راه، یک‌مرتبه ایستاد و با نگاهی تند و تیز به بنا و دیوار سفید خیره شد. برق خوشحالی در چشم‌هایش دوید، دولا شد و دستش را با احتیاط روی پاره آجر پیش پایش گذاشت اما وحشت سراپایش



را فراگرفت. بلند شد و با دلهره و نگرانی به این‌ور و آن‌ور خود نگاه کرد. هیچ‌کس متوجه او نبود. خیالش راحت شد. به سر طاس و قرمز بنای خپله‌ای که در چندقدمی او خم شده بود، نگاه کرد. بعد در حالی که دست‌هایش می‌لرزید و رنگش به سختی پریده بود، از نو خم شد و دست راستش را آرام و با احتیاط روی آجر گذاشت و آن را از زمین برداشت و به تندی به این طرف و آن طرف نگاه کرد. قلبش مثل یک گنجشک اسیر در سینه او پرپر می‌زد. یک پایش را به جلو و یک پایش را به عقب گذاشت، دستش را به نشانه سر بنای خپله بالا برد. خوب نشانه گرفت، دستش با پاره‌آجر در هوا به گردش آمد...

ناگاه لرزشی شدید سراپایش را برداشت. در همان دم که می‌خواست آجر را پرتاب کند، به نظرش رسید که دیوار ناگهان از جا تکان خورد و با چشم‌گنده سرخس چپ‌چپ به او نگاه کرد و به طرفش راه افتاد. تنش رعشه شدیدی گرفت. دستش لرزید و شل و بی‌حس پایین آمد و پاره‌آجر از میان انگشت‌هایش روی زمین افتاد. با چشم‌های بیرون‌زده گفت: دیوو... دیوو... دیوار...

جیغ کشید و به طرف اتاق فرار کرد. مادرش سراسیمه، سر و پای برهنه از اتاق بیرون پرید و با وحشت او را در بغل گرفت و پرسید: «چه شده؟ چطور شده؟»

قلمرو زبانی: رعشه: لرزش.

قلمرو ادبی: برق خوشحالی در چشم‌هایش دوید: کنایه از شادی بسیار زیاد / برق خوشحالی: اضافه تشبیهی / دویدن برق: تشخیص و استعاره / وحشت سراپایش را فراگرفت: کنایه از نهایت ترس / قلب مانند گنجشک: تشبیه / چشم دیوار و چپ‌چپ نگاه کردن دیوار: تشخیص و استعاره.

ناصر در حالی که سفت خود را به او چسبانده بود و مثل بید می‌لرزید، با هق‌هق گریه گفت:

«دیوو... دیوو... آمده من را بخورد.»

قلمرو ادبی: مثل بید لرزیدن: تشبیه و کنایه از ترسیدن زیاد.

درک و دریافت

1 اگر این متن را داستانی نمادین بدانیم، هر یک از عناصر زیر نماد چه چیزی است؟

بنا ✓ ← نماد افرادی که هدفشان ایجاد اختلاف و جدایی است و تفرقه‌افکنی وسیله ادامه حیات آنهاست.

دیوار ✓ ← نماد جدایی انسان‌ها و مانع تفاهم جوامع بشری است و بیگانگی‌ها را افزایش می‌دهد.

2 درباره «زاویه دید» و «شخصیت اصلی» داستان توضیح دهید.

✓ زاویه دید، سوم شخص مفرد (دانای کل) است که از تمام حالات، احساسات و افکار شخصیت‌ها باخبر است.

✓ شخصیت اصلی، «ناصر» است که از جدایی و قوانین انسان‌ها رنج می‌برد و سعی در نابودی آن موانع دارد.